فهرست

[مقدمه 2](#_Toc62469635)

[اقسام دلالت 2](#_Toc62469636)

[دلالت منطوقیه 2](#_Toc62469637)

[دلالت مفهومیه 3](#_Toc62469638)

[دلالت سیاقیه 4](#_Toc62469639)

[دو کارکرد قرائن عقلیه 7](#_Toc62469640)

[فرق مفاهیم لزوم بیّن با دلالت سیاقیه 8](#_Toc62469641)

[آیا مدالیل سیاقیه؛ منطوق است یا مفهوم؟ 10](#_Toc62469642)

[نکته آخر؛ مکمل مباحث 11](#_Toc62469643)

 بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

مناسب دیده شد که در ادامه مباحثی که در اسباب تعدیه و تضییق حکم بر می‌شمردیم در فصل پنجم به مقوله سیاق هم بپردازیم بعد از آنکه اشاره‌ای به مفهوم لغوی سیاق و جایگاه بحث سیاق و اهمیت آن داشتیم و همان‌طور اشاره شده به مقوله سیاق در برخی از این علوم جدید، وارد بحث شدیم و سه مبحث را پشت سر گذاشتیم که عمده این سه مبحث در اصطلاحات و معانی متعدد و مصطلحات سیاق بود که ملاحظه کردید.

مبحث چهارم در باب سیاق این است که نسبت این بحث سیاقی که ما در اصول طرح کردیم با همان ترتیباتی که گذشت با آن دلالات سیاقیه‌ای که در پایان بحث مفاهیم اصولیین آورده‌اند چیست؟

# اقسام دلالت

در ابتدا برای اینکه اصل این سؤال روشن بشود اشاره‌ای خواهیم داشت به آن سه دلالت اقتضاء و تنبیه و اشاره، ببینیم آقایان در اصول چه گفته‌اند؟

آن‌طور که از کلمات بزرگان در کتب اصولی استفاده می‌شود دلالت را از یک منظر به سه قسم می‌توان تقسیم کرد

1- منطوق

2- مفهوم

3- دلالات سیاقیه (این تعبیر را دارند)

این بحث حداقل از هدایة المسترشدین و بعد هم قوانین و متأخراً در کتب دیگر هم می‌شود و احتمالاً در کتاب‌های دیگر هم بوده است.

## دلالت منطوقیه

آقایان این‌طور بیان کرده‌اند که دلالت یک نوع آن منطوق است و منطوق یعنی آنچه که به دلالت مطابقی یا تضمنی از کلام استفاده می‌شود جمله‌ای که به کار می‌برید آن کلمه یا کلام یک موضوع‌له دارد و مدلول مطابقی یا تضمنی آن منطوق می‌شود و نوع دوم دلالت‌های مفهومی است در دلالت‌های مفهومی آنجا گفته شده مدالیل التزامیه است وقتی می‌گوید اذا جائک زیدٌ فاکرمه یا اذا طلعت الشمس و النهار موجود، اذا مسست میتاً فاغتسل –حالا در هر کدام از این مثال‌ها یک شبهه‌ای بود – مثالی که بدون شبهه باشد.

مثال فقهی جاافتاده باشد اذا بلغ الماء قدر کرٍ لا ینجسه الشئ اینجا جمله شرطیه که نگاه بکنیم مدلول مطابقی آن این است که «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه الشئ» دیگر در کلام چیزی به شکل مطابقی یا تضمنی نیست ولی گفته شده است یک ویژگی در این جمله شرطیه است که آن ویژگی تولید مفهوم دیگری در مقابل این می‌کند حالا این مفهوم موافق و مخالف داریم موافقش مثل **﴿لا تَقُلْ لَهُما أُف‏﴾**[[1]](#footnote-1) است که فحوا و اولویت است **﴿لا تَقُلْ لَهُما أُف﴾** مدلول مطابقی‌اش مشخص است ولی می‌گویند یک مدلول غیر مطابقی دارد و مفهوم اولویت دارد که یعنی «لا تضربهما» یا مفهوم مخالف این «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه الشئ» که یک ویژگی در این التصاق و ترتب و تلازم هست که افاده یک جمله و قضیه و گزاره دیگری را می‌کند. این مدلول التزامی است. مدلول مطابقی نیست.

این تا اینجا در منطوق و مفهوم ملاحظه کردید اما در مفهوم یک نکته ظریفی وجود دارد که بعدها به آن خواهیم پرداخت در کفایه هم بود ما هم که بحث می‌کردیم روی این تأکید داشتیم

## دلالت مفهومیه

در مفهوم این‌جور گفته شده است که جمله مشتمل بر یک نکته‌ای است که آن نکته تولید کننده قضیه دیگر است این دلالت التزامی این جمله بر یک جمله و یک قضیه دیگر گویا با یک واسطه خیلی خفی انجام می‌شود یک پلی دارد که شما را از اینجا به جای دیگر منتقل می‌کند آن پل این است «اذا جاء زید فاکرمه» یا «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه الشئ» می‌گوید این جمله شرطیه حاکی از یک ترتب است و یک تلازم است یا به تعبیر مرحوم شهید صدر الصاق و چسبندگی است چون آن را می‌فهماند آن مستلزم یک گزاره دیگری است که «اذا لم یبلغ قدر کرٍ» دیگر «یتنجس بملاقاة ای نجسٍ» چه جوری از این جمله ما به مفهوم منتقل می‌شویم یک پلی وجود دارد و آن پل این است که آن جمله دال بر التصاق است یا دال بر حصر است وقتی ادات حصر می‌آید آن حصر که از جمله استفاده می‌شود، ما را می‌رساند به اینکه اینجا دو جمله می‌شود و یک جمله نیست فقط عالم را اکرام بکن این یک جمله است ولی چون این «فقط» آمده است آن را مبدل به دو چیز می‌کند یکی مفهوم است و یکی منطوق است. یک ویژگی در کلام است که این ویژگی جمله را دو تا می‌کند یکی صریح آمده است و یکی هم مدلول است که التزامی می‌شود.

این مفاهیمی که ما به صورت مفهوم موافق یا مخالف و بر اساس یک نکته‌ای در کلام استفاده می‌کنیم این‌ها دیگر مدالیل مطابقی یا تضمنی نیستند این‌ها مدالیل التزامی هستند.

این التزام بیّن به معنای اعم است یا به معنای اخص است و امثال این‌ها بحث‌هایی دارد که در مفاهیم گفته‌ایم.

ولی باید این لزوم در حدی باشد که در دایره لفظ قرار بگیرد. تا مدلول الفاظ بشود.

این دو قسمی است که در اصول با آن سر و کار داریم.

قسم اول می‌شود مدالیل منطوق که مدالیل مطابقی و تضمنی است

قسم دوم که مفاهیم می‌شود که مدالیل التزامی لفظ است اما مدلولی که در حد لزوم بیّن به معنای اخص یا حداکثر بیّن به معنای اعم است.

تا این چسبندگی را به لفظ هم سرایت بدهیم. بگوییم بافت لفظ و ریخت لفظ و کلام دال بر مضمونی است که اینجا ذکر نشده است به خاطر آن نکته‌ای که در کلام وجود دارد.

لزوم باید لزوم بیّن بشود حالا بیّن به معنای اخص یا حتی اعم، چرا؟ برای اینکه این ملازمه در لفظ هم خود را نشان بدهد.

پس قسم اول که منطوق باشد مدالیل مطابقی و تضمنی است البته در تضمنی یکی دو نکته ظریفی وجود دارد که نمی‌خواهیم به آن بپردازیم حاشیه روی الآن نامناسب است.

قسم دوم مفاهیم است که مبتنی بر دلالت التزامی است که در حد بیّن باشد تا مدلول لفظ بشود نه اینکه ما با استدلال عقلی چیزی را اثبات بکنیم.

خیلی دقت بکنید پس در مفاهیم دو قید را مهم می‌دانیم یک اینکه یک نکته‌ای در جمله و کلام است که آن واسطه می‌شود و ما را به مدلول التزامی می‌رساند مفهوم ما یک واسطه می‌خوریم از یک پلی عبور می‌کنیم به قضیه مفهومیه می‌رسیم.

دو این است که این ملازمه و تلازم که از باب مدلول التزامی و دلالت التزامیه است دلالت التزامیه در حد لزوم بیّن است تا دلالت لفظی بشود چون آن دلالت التزامیه در آنجاست که بیّن باشد یا بین به معنای اخص یا عام‌تر بیّن به معنای اعم را هم بگیرد.

اما دلالت‌های غیر بیّن دلالت‌های لفظی به شمار نمی‌آیند در منطق هم آمده بود آن‌ها در اصول و الآن در مفاهیم آن‌ها خارج از مفاهیم هستند

## دلالت سیاقیه

این قسم دوم که دو قید دارد اما قسم سوم که گفته‌اند دلالات سیاقیه.

در دلالات سیاقیه علی‌رغم اینکه در مثال‌هایی که در اصول فقه است و کتاب‌های دیگر هست به نظرم خلط‌های زیادی وجود دارد اگر دقت بکنیم باید بگوییم در دلالات سیاقیه که عمده‌اش دلالت اقتضاء است و یک مقداری –حالا آن دو تا هم هست تنبیه و اشاره هم به شکلی هست- در آنجاها ما شبیه باب مفاهیم می‌خواهیم از یک مدلولی که افاده شده به یک مدلول و قضیه دیگر برسیم

در قسم اول منطوق ما یک مدلول داریم می‌گوییم این مدلول را فهمیدیم. در مفهوم می‌گوییم از ای جمله و قضیه یک قضیه دیگر استفاده می‌کنیم در منطوق ما قضیه واحده داریم در مفهوم قضیتین داریم در دلالات سیاقیه قاعده این است ما قضیتین داریم منتها آن قضیه دوم را مفهوم نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم این‌ها مدالیل سیاقیه هستند.

آن‌ها مدالیلی هستند ما با استدلالات و ملازمات عقلیه و استدلالات عقلی غیر بیّن و بدون دخالت آن واسطه‌ای که یک نکته‌ای در کلام باشد به دست می‌آوریم.

تحلیل من از کلمات آقایان این است یعنی می‌گوییم دلالات سیاقیه که قسم سوم به شمار آمده است این جمله‌هایی است که دال بر یک مضمونی فراتر از جمله است و آن مضمون در حد دلالات التزامیه به معنای لزوم بیّن نیست آن به شکل استدلالات عقلی و ملازمات عقلیه قابل استفاده است.

ظاهراً مقصود از دلالات سیاقیه این باشد در اینجا سیاق را در چیزهایی به کار برده‌اند که عقل ضمیمه می‌کند لفظ در کار نیست.

سؤال: در این دلالت سیاقی ظاهراً فضای انتفاع عند الانتفاع در آن نیست؟ معمولاً یک قضیه همراه یا ملازم با آن دارد ...

جواب: حالا آن غالباً این‌طور است حمله فصاله که می‌گوید اقل حمل این است و غیر از این نیست.

آن نکته هم نکته‌ای است نمی‌خواهم نفی کنم می‌خواهم بگویم در این دلالت اقتضاء و تنبیه و اشاره مخصوصاً دلالت اقتضاء آن مدلول دیگر مدلول التزامی و لازم بیّن چه به معنای اخص و چه به معنای اعم نیست یک لزوم عقلی است که از کلام استفاده می‌شود می‌گوید دلالت اقتضا را این‌گونه معنا می‌کنند صدق جمله وقتی که متوقف بر یک جمله دیگر است این صادق نیست مگر این که آن جمله هم صادق باشد می‌گوید این جمله دال بر آن جمله پایه‌اش می‌کند یعنی پیش‌فرضش آن است وقتی که یک جمله‌ای که شما می‌گویید متوقف بر یک پیش‌فرض‌هایی است این جمله هم دلالت بر آن می‌کند ولو دلالت التزامی ظاهر بیّن نیست منتها عقل که حساب می‌کند می‌بیند آن هم باید باشد برخلاف مفاهیم است بگوییم یک نکته‌ای در خود کلام است بعد لازمه بیّنش چیز دیگری است نه این‌جور چیزی نیست.

می‌گوید من اینجا می‌نشینم این کامپیوتر شما را وقف کردم مدلول این این‌جوری است چیزی از کلام استفاده نمی‌شود ولی عقل ما که قاعده وقف لا فی ملک را محاسبه می‌کند و می‌بیند می‌گوید این که ملک تو نیست چگونه وقف می‌کنی؟ می‌گوید اگر این کلام حکیمی است و شوخی نیست و بازی در کار نیست باید معنایش این باشد که من این را از تو خریده‌ام و ملک من شده است ولو به خرید فضولی، حالا وقفش کردم.

وقف نمی‌شود مفاد این جمله اظهار شده تمام نمی‌شود مگر به اینکه یک جمله دیگر و کلام دیگری را مفروض بگیریم این ترتب عقلی، عقلایی، عادت و امثال این‌هاست جمله‌ای که صدق جمله متوقف باشد عقلا شرعاً لغتاً یا عادتاً بر اینکه قضیه دیگری پیش‌فرض باشد می‌گوید آن هم مدلول این جمله می‌شود. منتها این دیگر دلالت منطوقی نیست دلالت مفهومی هم که لزوم بیّنی باشد که بگوییم لفظ آن را می‌رساند نیست آنجا که می‌گوید «اذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه الشئ» **﴿إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾**[[2]](#footnote-2) این شرط و جزاء چیزی دارد که همین لفظ آدم را به معنای دیگری منتقل می‌کند اینجا لفظ ما را به معنای دیگری منتقل نمی‌کند یک قاعده عقلی یا عرفی یا عقلایی یا شرعی در کار هست که این مدلول التزامی غیر بیّن که با عقل و استدلال و برهان ثابت می‌شود آن را تثبیت می‌کند.

این دیگر دلالت التزامی بیّن نیست بیّن به معنای اعم هم نیست بیّن به معنای غیر اعم است یعنی با یک استدلال عقلی می‌گوییم آن هم هست.

یا وقتی که جمله‌ای می‌گوید از امام سؤال می‌کند این‌جوری نماز خواندم امام می‌فرماید: «اعد الصلاة» اعد الصلاة را اگر بگوییم کنایه از این است که نماز باطل است این ربطی به دلالت سیاقیه ندارد از اول می‌گوید جمله معنایش آن است و کار به ما ندارد طبق این که ما تحلیل می‌کنیم

اما اگر بگوییم «اعد الصلاة» واقعاً می‌گوید نماز را باید اعاده کنید من حساب که می‌کنم؛ لازم است دوباره نماز بخوانم یعنی چه؟ یعنی اینکه نماز قبلی باطل است الزام به اعاده نماز نمی‌شود مگر اینکه نماز قبلی باطل باشد این با استدلالات است یعنی استدلال می‌کند که نماز که یک‌بار بیشتر لازم نیست خوانده شود و اگر هم نماز قبلی صحیح بود که معنا نداشت الزام بشود پس حتماً آن باطل است.

این البته روی این فرض است اگر کسی بگوید «اعد» اینجا حالت کنایی دارد و اراده جدیه‌اش یعنی این که نماز باطل است اگر این را بگوییم اصلاً یک جمله است و مفهوم دارد و هیچ. یک مدلول کنایی دارد که جمله در آن بکار رفته است و این به نظر ما این از بحث سیاقی بیرون می‌رود.

یا در دلالت اشاره ملازمات عقلیه را گفته‌اند وقتی می‌گویند «برو علی السطح» می‌گویند معنایش این است که پله بگذار و از پله بالا برو. وجوب مقدمه از خود بیان وجوب ذی المقدمه استفاده می‌شود ولی نه به شکلی که بگوییم این منطوقش هست یا حتی مفهوم آن است. این دلالت اشاره است یعنی با ملازمات عقلی و استلزامات عقلیه استفاده می‌شود در دایره دلالت‌های لفظیه نیست.

عقیده ما این است مثال‌هایی که در اصول فقه یا جاهای دیگر آمده است علی قسمین است بعضی از مثال‌ها می‌گوید «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» می‌گوید اگر بخواهد بگوید در عالم خارج ضرر و ضرار نیست ما می‌بینیم هست. پس مقصود چیست؟ مقصود این است که حکم آن برداشته شده است یا ﴿**وَ سْئَلِ اَلْقَرْيَةَ**﴾[[3]](#footnote-3) خود قریه که نمی‌شود مسئول باشد پس حتماً یعنی اهل قریه.

این‌ها را دلالت سیاقیه به آن معنایی که اینجا می‌گوییم نمی‌گوییم در بحث‌های قبلی خودمان می‌گوییم دلالت سیاقیه که به معنایی که آقایان در این دلالت اشاره و اقتضاء گفتند در اینجا نمی‌گنجد اینجا یک قرینه عقلی را استفاده می‌کند که معنای همین جمله را بفهمد.

# دو کارکرد قرائن عقلیه

 گفته ما این است که دو مطلب را از هم جدا بکنیم واقعاً و آن دو مطلب این است که یک‌بار ما از یک استدلال عقلی استفاده می‌کنیم تا معنای همین جمله را روشن کنیم این مثل اینکه می‌گوییم «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» این همه ضرر در دنیای معاملات و تعاملات مسلمانی هست پس این «لا ضرر و لا ضرار» مقصود این است که حکم ضرری نیست یا فرمود «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی ... مَا لَا یَعْلَمُونَ»[[4]](#footnote-4) ما می‌دانیم ما لا یعلمون، جهل هست پس رفع حقیقی تکوینی نیست یا ﴿**وَ سْئَلِ اَلْقَرْيَةَ**﴾ می‌دانیم از قریه نمی‌شود سؤال کرد پس مقصود اهل است. در این مثال‌ها یک قانون عقلی می‌آید قضیه واحده ما را این مدلول واحد را روشن می‌کند می‌گوید ﴿**وَ سْئَلِ اَلْقَرْيَةَ**﴾ یعنی فاسئل اهل هذا القریه. «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» یعنی لا حکم ضرریٍ فی الاسلام

«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی ... مَا لَا یَعْلَمُونَ» یعنی رُفِعَ عقاب و المؤاخذه علی ما لا یعلمون.

این یک نوع کارکرد قرائن عقلیه و لبیه و استدلالات عقلی است که مفهوم کلام که اول معقول نیست با ملاحظه آن یک امر معقولی می‌شود تصرفی می‌شود و درست می‌شود.

اما یک بحث دومی داریم که در دلالات سیاقیه این است و آن این است که جمله‌ای که وارد شده است منطوقی دارد آن منطوق سر جایش درست و معقول است منتها می‌گوییم این اگر بخواهد درست باشد باید یک جمله دیگر را هم بپذیرید اینجا تولید دو قضیه می‌شود یک قضیه «وقفتُ» و یک قضیه دیگر این که «اشتریتُ» نه این که معنای «وقفتُ» «اشتریتُ» است می‌گوید وقفت بدون اشتریت در مرحله قبل نمی‌شود و لذا آن باید باشد.

الی ماشاءالله دلالت اقتضاء در روایات و اخبار و این‌ها داریم. جمله‌ای می‌گوید این جمله شسته، رفته، معقول، متصور ولی می‌گوییم این وقتی قابل قبول است که یک قضیه دیگر را هم بپذیریم این می‌شود مدلول سیاقی به اصطلاحی که در دلالت اقتضاء اشاره و ایماء گفته می‌شود از این رو است که آن احکام عقلی و قواعد عقلی یا عقلایی یا عرفی، گاهی جمله را معنا می‌کند و السلام. مثل «لا ضرر» «رُفِعَ» گاهی جمله را درست می‌کند با این شکلی که یک مضمون دیگری به عنوان پایه این یا ملازم این هم باید باشد حتماً از این هم به آن پی می‌بریم دو چیز است این آن امر را دنبال خود می‌کشد ولی در نوع اول اینجا این بود که اگر این جمله را بخواهید معنا بکنید با آن قانون عقلی باید این‌جور معنا بکنید نه آن‌جوری. ﴿**وَ سْئَلِ اَلْقَرْيَةَ**﴾ دو بحث نداریم ﴿**وَ سْئَلِ اَلْقَرْيَةَ**﴾ معنایش در اراده جدیه می‌شود فاسئل اهل هذا القریه. استدلالی‌اش این می‌شود فاسئل اهل هذا القریه. «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی ... مَا لَا یَعْلَمُونَ » اراده استعمالی رُفِعَ ما لا یعلمون است ولی با حکم عقلی می‌فهمیم اراده جدیه همین کلمه رُفِعَ العقاب است رُفِعَ المؤاخذه است.

اما در آن کارکرد دوم قانون عقلی می‌گوید این جای خود محفوظ با این حکم عقلی یک چیز دیگر هم ثابت می‌شود و لذا اینجا می‌گوید «وَقَفتُ» مدلول اراده استعمالی و اراده جدی‌اش این است که وقف می‌کند و درست است ولی می‌گوییم تمامیت این به این است که یک اشتراء فضولی هم اینجا انجام داده باشد «من می‌خرم» و لذا آن همین که گفت «بِعتُ» هم آن معامله محقق شد و هم وقف تمام شد دو چیز از این جمله در آمد.

# فرق مفاهیم لزوم بیّن با دلالت سیاقیه

منتها فرقش با مفاهیم این بود که مفاهیم لزوم بیّن بود با یک نکته‌ای که در کلام می‌آمد خود لفظ آن را می‌رساند ولی در دلالت سیاقیه لفظ نیست و یک استدلال عقلی ما را به جایی می‌رساند بنابراین استدلالات عقلی که بر پایه ملازمات و دلالات التزامیه است یک‌بار معنای جمله را درست می‌کند با فرض اینکه یک معنا بیشتر اینجا نیست یک‌بار هست جمله را که درست می‌کند تمامیت آن مستلزم این است که چیز دیگر هم باشد دو قضیه درست می‌شود مثل باب مفاهیم این دومی باید مقصود آن دلالات سیاقیه باشد؛ اما قسم اول می‌شود همین قرائن عقلی و این‌ها که می‌آید جمله را معنا می‌کند.

سؤال: مقتضای صدق کلام است گاهی مقتضای صحت کلام است یعنی تعبیری که خود علما دارند که مقتضای صدق است تعبیر دقیق شاید این باشد که صدق این قضیه ...

جواب: نه ﴿**وَ سْئَلِ اَلْقَرْيَةَ**﴾ آنجا صدقش به این است که فاسئل اهل القریه. صحت و صدق فرقی نمی‌کند.

عمده روح مسئله این است که یک وقت این جمله را نمی‌شود معنا کرد یعنی مواجه با گیری است که آن قرینه عقلی می‌گوید این‌جوری معنا بکن یک وقت می‌گوییم این معنا، معنای درستی است منتها درستی به این است که یک امر دیگر را هم افاده کرده باشد پس حتماً آن هم هست ولو به لفظ افاده نکرده باشد ولی باید در عالم ثبوت آن امر را افاده کرده باشد.

سؤال: در این دلالت سیاق ما تا سیاق را نبینیم کامل می‌دانیم قضیه را، درست است؟ یعنی بعد از این احساس نیاز به وجود می‌آید که ...

جواب: نمی‌دانم شما توجه می‌کنید که ما می‌خواهیم بگوییم این سیاقی که اینجا گفته‌اند با سیاقی که ما می‌گوییم از زمین تا اسمان فرق می‌کند

سؤال: همان که شما می‌فرمایید

جواب: دوتا گفتیم در قسم اول یا دوم؟

سؤال: همین که می‌فرمایید جمله اقتضائات دیگری دارد

جواب: یعنی خود جمله هست دو مضمون دارد و یک چیز دیگر

سؤال: وقتی ما می‌رسیم به اینکه آن‌ها باید کنارش باشد که آن‌ها را می‌فهمیم یعنی قبل از این جمله را کامل می‌دانیم ولی در دومی شاید این‌جوری نباشد چون خود این ادله درون آن هست سریع‌تر می‌فهمیم ادله دلالت در آن هست برای همین معمولاً در سیاق اختلاف است.

جواب: این کلمه سیاق را دو باب است من می‌گویم آن سیاقی که ما می‌گوییم نتیجه بحث این یک کلمه است سیاقی که ما بحث می‌کنیم قرائنی است که می‌آید جمله را معنا می‌کند تمام. آن دلالات سیاقیه که آنجا گفته شده است آن قرائن و شواهد می‌آید از جمله یک جمله دیگر را تولید می‌کند می‌گوید جمله دو تولید دارد این دو با هم خیلی فرق دارد بحث ما در اولی است نه در دومی که در دلالت سیاقیه آمده است.

سؤال: دومی یک نوع مستقل است یعنی اگر آن به تنهایی هم باشد ما فکر می‌کنیم درست است وقتی می‌فهمیم آن است که باید آن‌ها را ببینیم و الا جمله را مستقل دیده‌ایم

جواب: همه کلام این است که یک قضیه است منتها با قرائن ظاهرش را نمی‌گوییم می‌گوییم یک چیز غیر ظاهرش مقصود جدی این است این در بحث‌های فعلی سیاق که ما می‌گوییم.

اما در دلالات سیاقیه و اقتضاء و این‌ها دو قضیه است یکی معبری است برای اینکه ما را به قضیه دیگر برساند ما می‌گوییم این دلالات سیاقیه و اقتضاء و اشاره این دومی مقصود است و این غیر از آن سیاقی است که ما بحث می‌کنیم که معنای همین جمله را بفهمیم ممکن است یک جایی این دو جمع بشود ولی حیث این‌ها متفاوت است این گفته اساسی ما است که تفکیک خوبی انجام می‌شود.

در سیاقی که ما می‌گوییم همین جمله را مدلول واحد این را روشن می‌کند اراده جدیه آن را مشخص می‌کند اما در این دلالات سیاقیه که در ادامه مفاهیم می‌گویند؛ نه جمله‌ای که مدلول آن تمام است، تولید کننده یک مدلول و مضمون جدید است مثل مفاهیم هم این‌طور بود.

منتها فرقش با مفاهیم چیست؟ در مفاهیم مدلول لفظی است التزامی بیّن است اما در مدالیل سیاقیه آن مدالیل غیر بیّن است با استدلالات عقلی، انسان می‌گوید وقتی گفت ذی المقدمه واجب است می‌گوید مقدمه هم واجب است وقتی که گفت: «وقفتُ» یعنی «اشتریتُ» این یک چیز دیگر هم استفاده می‌کند در اولی وحدت مدلول است در دومی تعدد مدلول است.

این تفاوت از زمین تا اسمان است.

حالا اگر ملاحظه بکنید به قوانین یا کتب دیگر یا خود اصول فقه به صورت اشاره‌وار آورده است مثال‌هایی که در اصول فقه آمده این دو قاتى است یعنی آن نوعی که می‌خواهیم مدلول واحد کلام را بفهمیم با آنجا که می‌خواهیم یک مدلول جدید تولید بکنیم مثال‌ها قاتى است در حالی که این‌ها دو تا است واقعاً. دو باب است.

# آیا مدالیل سیاقیه؛ منطوق است یا مفهوم؟

یک بحثی در مدالیل سیاقیه به این معنای دوم مطرح شده است که این‌ها منطوق است یا مفهوم؟ سه نظر هست.

بعضی می‌گویند این منطوق است که خیلی بعید است بعضی می‌گویند این مفهوم است و نظر بهتر و درست‌تر این است که این غیر از آن دوتا است جدا هم بکنیم بهتر است منطوق آن است که مدلول مطابقی باشد مدلول مطابقی است «وقفتُ» که «اشتریتُ» نیست مفهوم باشد مفهوم آن شکلی است که باید مدلول لفظ و بیّن باشد آن هم نیست بنابراین یک قسم دیگری از دلالت است که خیلی هم منطقی است دلالت مطابقی دارد. دلالت لفظی و عقلی داریم و تبعی

دلالت لفظیه چیست؟ مطابقی، تضمنی، التزامی یعنی آن بیّن به معنای اخص، این‌ها لفظی است اما دلالات سیاقیه اصلاً جزو لفظ نیست دلالت عقلی یا تبعی است و لذا می‌گوییم دلالت مطابقی و تضمنی داریم این منطوق می‌شود دلالت التزامی لفظی داریم که بیّن است این مفهوم می‌شود و چیزهایی از قبیل مفهوم غیر مفهوم هم چیزهایی داریم دلالت التزامی بیّن منحصر در آن نیست و دلالت التزامی غیر بیّن داریم که این‌ها می‌شود دلالت عقلیه. منتها دلالت التزامی لفظی منحصر مفاهیم نیست

این مدالیل اقتضائی که اینجا آمده است البته بعضی از مثال‌هایش حالت بیّن دارد که این‌ها وارد دلالت‌های لفظی می‌شود بعضی هم بیّن نیست که دلالت عقلی می‌شود.

# نکته آخر؛ مکمل مباحث

این نکته آخر که مکمل بحث‌ها است این است که این مدالیل مضاعف و ثانوی که از یک جمله استفاده می‌کنیم گاهی در حد لزوم بیّن می‌شود و دلالت التزامی و لفظی می‌شود مثل مفاهیم و از آن قبیل و گاهی هم لزوم عقلی دارد که خارج از دلالت لفظ و عقلی می‌شود یک مضمون در یک جا ممکن است همان امری که با یک استدلال عقل فهمیده می‌شد پیش برود به گونه‌ای که امروز بگوید ما از لفظ این را می‌فهمیم.

این آن وقت از مدلول عقلی به مدلول لفظی می‌رود.

به عبارت دیگر در دایره لفظ قرار نمی‌گیرد منتها من اینجا می‌گویم خیلی وقت‌ها این‌طور است که یک امری که حالت غیر بیّن دارد و از دایره لفظ بیرون است در اثر این که زیاد به کار می‌رود آرام‌آرام وارد حوزه لفظ می‌شود این مدلول التزامی می‌شود. مدالیل التزامی البته اختصاص مفاهیم ندارند چیزهای دیگر هم می‌توانند باشند و لذا یک مثال گاهی آنجاست و گاهی می‌آید در محدوده لفظ قرار می‌گیرد.

حالا این بحث خیلی مهمی بود که ملاحظه بکنید تا تکمیل بکنیم.

1. . سوره اسراء، آیه 23. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره حجرات، آیه 6. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره یوسف، آیه 82. [↑](#footnote-ref-3)
4. [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص50.](http://lib.eshia.ir/15139/1/50/%D8%A7%D9%83%D8%B1%D9%87%D9%88%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)